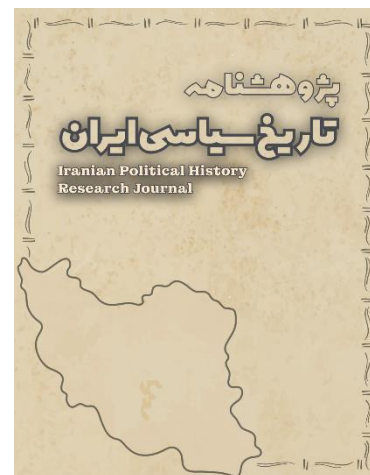


The Evolution of Political Relations Between Qajar Iran and British India

1. Masoumeh Rezvanifard¹: Department of Political Science, University of Isfahan, Isfahan, Iran

2. Saeid Ghanavatinejad^{2*}: Department of Political Science, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

*Corresponding Author's Email Address: s.ghanavatinejad89@yahoo.com



Abstract:

This article explores the evolution of political relations between Qajar Iran and British India, analyzing these interactions within the broader framework of colonial structures and the global capitalist system of the nineteenth and early twentieth centuries. Utilizing a historical-analytical approach and drawing on archival documents, diplomatic correspondences, travelogues, and authoritative historical studies, the article argues that Britain's policies toward Iran were primarily formulated and implemented through institutions based in British India. Consulates, political agents, and the Viceroy of India played a central role in managing relations with Iran, often acting independently from London. Employing the theoretical lenses of imperialism and Wallerstein's world-system theory, the study demonstrates that Iran-India relations were shaped not by mutual interests but by colonial domination and structural power asymmetry. The behavior of the Qajar state is interpreted as a blend of selective accommodation and limited resistance, largely influenced by the regime's structural weaknesses in politics, military, and economy. The findings reveal that Iran's entanglement with British India had profound effects on its national security, territorial integrity, economy, and the rise of anti-colonial discourse. The article also highlights the necessity of future studies on Iran's interactions with other British colonial entities such as Aden, Muscat, and the Persian Gulf, emphasizing the strategic role of colonies in shaping global imperial policies.

Keywords: Qajar Iran, British India, Imperialism, World-System Theory, Colonial Relations, Iranian Foreign Policy, Viceroy of India.

How to Cite: Rezvanifard, M., & Ghanavatinejad, S. (2024). The Evolution of Political Relations Between Qajar Iran and British India. *Iranian Political History Research Journal*, 2(2), 31-44.

Received: 19 April 2024

Revised: 26 May 2024

Accepted: 06 June 2024

Published: 21 June 2024



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

بررسی تطور مناسبات سیاسی ایران قاجار با هند بریتانیایی



۱. معصومه رضوانی فرد^{1a}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۲. سعید قنوتی نژاد^{1b}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: s.ghanavatinejad89@yahoo.com

چکیده

مقاله حاضر به بررسی تطور مناسبات سیاسی میان ایران در دوره قاجار و هند بریتانیایی می‌پردازد و تلاش دارد این روابط را در بستر ساختارهای استعماری و نظام جهانی سرمایه‌داری قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تحلیل کند. با اتکا به روش تاریخی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع آرشیوی، اسناد دیپلماتیک، سفرنامه‌ها و پژوهش‌های تاریخی معتبر، مقاله نشان می‌دهد که سیاست بریتانیا در قبال ایران عمدتاً از سوی نهادهای مستقر در هند تنظیم و اجرا می‌شد. کنسول‌گری‌ها، مأموران سیاسی، و نایب‌السلطنه هند نقش محوری در هدایت مناسبات با ایران ایفا می‌کردند و اغلب بدون هماهنگی مستقیم با لندن، سیاست‌های منطقه‌ای را تعیین می‌کردند. مقاله با استفاده از نظریه امپریالیسم و دیدگاه نظام جهانی والرش‌تاین، نشان می‌دهد که روابط ایران و هند نه بر اساس منافع متقابل، بلکه بر پایه سلطه استعماری و ساختار نابرابر قدرت شکل گرفت. رفتار دولت قاجار در این میان، ترکیبی از سازگاری گزینشی و مقاومت محدود بود که در چارچوب ضعف ساختاری سیاسی، نظامی و اقتصادی آن دوره تبیین می‌شود. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که مناسبات ایران با هند بریتانیایی پیامدهای عمیقی بر امنیت ملی، انسجام سرزمینی، اقتصاد و شکل‌گیری گفتمان‌های ضد استعماری در ایران برجای گذاشت. این مقاله همچنین بر اهمیت بررسی روابط ایران با دیگر مستعمرات منطقه‌ای بریتانیا مانند عدن، مسقط و خلیج فارس تأکید کرده و پژوهش‌های آینده را به تمرکز بر نقش مستعمرات در تعیین سیاست‌های جهانی فرا می‌خواند.

کلیدواژگان: ایران قاجار، هند بریتانیایی، امپریالیسم، نظام جهانی، روابط استعماری، سیاست خارجی ایران، نایب‌السلطنه هند

نحوه استناددهی: رضوانی فرد، معصومه، و قنوتی نژاد، سعید. (۱۴۰۳). بررسی تطور مناسبات سیاسی ایران قاجار با هند بریتانیایی. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۲(۲)، ۳۱-۴۴.

تاریخ دریافت: ۳۰ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۵ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۷ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۰۱ تیر ۱۴۰۳



مقدمه

مطالعه‌ی مناسبات سیاسی میان ایرانِ دوره‌ی قاجار و هندِ بریتانیایی یکی از حوزه‌های کمتر پرداخت‌شده در تاریخ سیاسی ایران و مطالعات استعماری در آسیای جنوب‌غربی است، در حالی‌که اهمیت این روابط در شکل‌گیری سیاست خارجی ایران، تحولات امنیتی در مرزهای شرقی، و همچنین درک راهبردهای امپریالیستی بریتانیا در سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم، انکارناپذیر است. هند، به‌عنوان بزرگ‌ترین مستعمره بریتانیا و پایگاه اصلی نفوذ آن کشور در شرق، نقش کلیدی در تنظیم و اجرای سیاست‌های بریتانیای کبیر در قبال ایران ایفا کرد؛ به‌ویژه در مقاطع بحرانی نظیر جنگ‌های ایران و روسیه، بحران هرات، و منازعات مرزی در سیستان و بلوچستان. از این‌رو، بررسی مناسبات ایران قاجار با هند بریتانیایی، نه تنها به روشن‌تر شدن ابعاد سیاست خارجی قاجار کمک می‌کند، بلکه بستر تحلیل ژئوپلیتیکی رقابت‌های امپریالیستی در منطقه را نیز فراهم می‌سازد (Kazemzadeh, ۱۹۵۶; Ingram, ۱۹۷۹).

مسئله اصلی پژوهش حاضر، بررسی تطور تاریخی مناسبات سیاسی میان دولت قاجار و نمایندگی بریتانیایی در هند است؛ به‌ویژه با تمرکز بر تغییرات ساختاری در سطح روابط دیپلماتیک، الگوهای نفوذ غیرمستقیم، و نقش نمایندگان سیاسی مستقر در بمبئی، کلکته و دهلی در جهت‌دهی به مناسبات دو طرف. در واقع، سیاست‌های بریتانیا در قبال ایران در بسیاری از موارد نه از لندن، بلکه مستقیماً از دفتر نایب‌السلطنه هند هدایت می‌شد و این وابستگی ساختاری روابط، گویای پیوند وثیق میان وضعیت استعماری هند و سیاست‌گذاری‌های مربوط به ایران است (Ansari, ۲۰۱۲; Hopkirk, ۱۹۹۰). در نتیجه، تمرکز بر هند به‌عنوان یک کنشگر فعال در مناسبات سیاسی ایران قاجار، می‌تواند الگوی متفاوتی از فهم سیاست خارجی ایران را ارائه دهد که فراتر از تقابل با روسیه یا تعامل با لندن است. مطالعات پیشین عمدتاً بر روابط کلی ایران و بریتانیا تمرکز داشته‌اند و اگرچه برخی از آن‌ها به نقش هند بریتانیایی اشاره کرده‌اند، اما کمتر پژوهشی به‌صورت مستقل به بررسی تعامل میان نهادهای سیاسی هند مستعمره و دربار قاجار پرداخته است. آثار کلاسیکی چون کتاب والتر ف. مینورسکی یا جرج ناتانیل کرزن، که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نوشته شده‌اند، اگرچه اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار می‌گذارند، اما اغلب از منظر استعماری به موضوع نگریسته‌اند و نگاهی انتقادی به سیاست‌های انگلستان در منطقه نداشته‌اند (Curzon, ۱۸۹۲; Minorsky, ۱۹۵۵). از سوی دیگر، پژوهشگران معاصر ایرانی همچون رضا انصاری، محمدعلی همایون کاتوزیان و ناصر تکمیل‌همایون، گرچه در آثار خود به سیاست خارجی قاجار و زمینه‌های نفوذ استعمار پرداخته‌اند، اما پیوند مستقیم و نظام‌مند میان سیاست‌های نایب‌السلطنه هند و تصمیمات مربوط به ایران را کمتر به‌عنوان محور اصلی بررسی کرده‌اند (Ansari, ۲۰۱۲; Katouzian, ۲۰۰۳). Takmil Homayoun, ۱۹۹۴). در مطالعات مربوط به “بازی بزرگ” نیز، تمرکز بیشتر بر رقابت میان روسیه و انگلستان در آسیای میانه بوده و کمتر به نقش واسطه‌ای هند در این رقابت اشاره شده است (Mackenzie, ۱۹۷۰; Meyer & Brysac, ۱۹۹۹).

شکاف پژوهشی مهمی که این مقاله قصد دارد به آن پاسخ دهد، نبود یک تحلیل جامع از نقش ساختاری و اجرایی هند بریتانیایی در تنظیم مناسبات سیاسی با ایران در دوره قاجار است. این نقش نه فقط در سطح تصمیم‌گیری‌های کلان، بلکه در شکل‌دهی به تعاملات روزمره کنسولگری‌ها، هدایت مکاتبات سیاسی، و حتی در مواردی در تحریک یا مهار تحرکات قبیله‌ای و ایلی در مناطق مرزی ایران نمود داشته است. با توجه به اینکه نهادهای استعماری مستقر در هند، نظیر دفتر نایب‌السلطنه، وزارت امور خارجه هند، ارتش هند بریتانیا، و سازمان‌های اطلاعاتی منطقه‌ای، نقش مؤثری در سیاست‌گذاری در قبال ایران داشتند، بررسی تطور این مناسبات می‌تواند فهم عمیق‌تری از ساختار سلطه و مقاومت در منطقه ارائه دهد (Bayly, ۱۹۸۸; Dalrymple, ۲۰۱۹).

هدف اصلی مقاله حاضر، تحلیل روند تاریخی تحول مناسبات سیاسی میان دولت قاجار و نهادهای بریتانیایی مستقر در هند است؛ تحولی که در طول بیش از یک قرن، از تعاملات تجاری و کنسولی آغاز شد و به روابط پیچیده‌ای از جنس دیپلماسی فشار، مداخله غیرمستقیم، و رقابت ژئوپلیتیکی انجامید. مقاله می‌کوشد با بهره‌گیری از اسناد تاریخی، سفرنامه‌ها، مکاتبات رسمی و تحلیل متون دیپلماتیک، الگوی تغییر در این مناسبات را بازسازی کرده و به این پرسش‌های محوری پاسخ دهد: نخست، چه عوامل ژئوپلیتیکی و سیاسی باعث شدند که هند بریتانیایی به یکی از کانون‌های تعیین‌کننده سیاست بریتانیا در قبال ایران بدل شود؟ دوم، نقش نهادهای مستقر در هند، همچون دفتر نایب‌السلطنه یا نمایندگی‌های سیاسی بریتانیا در بمبئی و کلکته، در شکل‌دهی به سیاست‌های بریتانیا نسبت به ایران چه بوده است؟ سوم، دولت قاجار در مواجهه با نفوذ سیاسی و نظامی ناشی از هند بریتانیایی، چه الگوهایی از مقاومت، سازگاری یا اغماض اتخاذ کرده است؟ پاسخ به این پرسش‌ها، نه تنها درک دقیق‌تری از سیاست خارجی قاجار ارائه می‌دهد، بلکه جایگاه هند را به عنوان یک بازیگر استعماری منطقه‌ای در تاریخ مناسبات بین‌الملل ایران آشکار می‌سازد.

در مجموع، مقاله با تمرکز بر پیوند ساختاری و عملکردی میان هند مستعمره و روابط دیپلماتیک بریتانیا با ایران، به بازخوانی انتقادی تاریخ سیاست خارجی ایران می‌پردازد و می‌کوشد از رویکردی بین‌رشته‌ای، با تلفیق تاریخ سیاسی، مطالعات استعماری، و روابط بین‌الملل بهره گیرد. بدین ترتیب، پژوهش حاضر نه تنها جای خالی تحلیل دقیقی از مناسبات ایران قاجار و هند بریتانیایی را پر می‌کند، بلکه بستری نظری برای بررسی نقش مستعمرات در سیاست‌گذاری کلان قدرت‌های امپریالیستی نیز فراهم می‌آورد.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش، روش‌شناسی به صورت تاریخی - توصیفی و تحلیلی انتخاب شده است. این رویکرد با ماهیت موضوع، که بررسی سیر تاریخی مناسبات سیاسی میان ایران قاجار و هند بریتانیایی است، کاملاً همخوانی دارد؛ زیرا هدف اصلی، تحلیل روند تحولات سیاسی، بررسی ساختار روابط، و درک پویایی قدرت میان دو بازیگر مهم در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی است. روش تاریخی - توصیفی به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که بر مبنای مستندات تاریخی و داده‌های موجود در منابع دست اول و دوم، تصویری دقیق از حوادث، بازیگران و رویدادها ترسیم کند. از سوی دیگر، تحلیل این روابط نیازمند تفسیر ماهوی اسناد و رخدادها با تکیه بر فهم زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و ژئوپلیتیکی آن دوره است. از این رو، از روش تحلیل کیفی در بررسی و تفسیر داده‌ها استفاده شده است تا فراتر از بازنمایی وقایع، به فهم عمیق‌تری از نیروهای مؤثر در شکل‌گیری و تحول این مناسبات سیاسی دست یابیم.

منابع داده‌ای مورد استفاده در این پژوهش به صورت هدفمند از میان اسناد تاریخی، مکاتبات دیپلماتیک، سفرنامه‌ها، گزارش‌های کنسولگری‌ها، و نوشته‌های مأموران سیاسی بریتانیا و ایران در دوره قاجار انتخاب شده‌اند. همچنین، از آرشیوهای معتبر ایرانی و خارجی نظیر اسناد وزارت امور خارجه ایران، اسناد محرمانه دولت بریتانیا، و بایگانی‌های مربوط به هند بریتانیایی در مراکز آرشیوی هند و انگلستان بهره گرفته شده است. برای تقویت اعتبار تحلیل‌ها، از منابع چاپی معتبر در حوزه تاریخ سیاسی قاجار، پژوهش‌های معاصر در حوزه مطالعات استعماری، و نیز تحلیل‌های نظری در حوزه روابط بین‌الملل تاریخی استفاده شده است. منابع فارسی، عربی و انگلیسی با دقت گردآوری و تحلیل شده‌اند تا امکان بازسازی چندسویه‌ی رخدادها و مناسبات فراهم گردد. همچنین در کنار منابع مکتوب، از نقشه‌ها و گزارش‌های جغرافیایی آن دوران نیز استفاده شده تا به فهم بهتر بسترهای فضایی روابط کمک شود.

واحد تحلیل در این پژوهش، مناسبات سیاسی میان ایران قاجار و حکومت استعماری بریتانیا در هند است که شامل تعاملات رسمی (نظیر پیمان‌ها و مکاتبات دیپلماتیک)، غیررسمی (نظیر سفرها و دیدارهای نمایندگان)، و اعمال نفوذ غیرمستقیم (از طریق شبکه‌های اقتصادی و اطلاعاتی) می‌باشد. بازه زمانی بررسی شده از آغاز سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار در سال ۱۷۹۷ میلادی تا سقوط سلسله قاجار در سال ۱۹۲۵ میلادی را در بر می‌گیرد. این بازه زمانی به سبب فراز و فرودهای عمده‌ای که در روابط میان ایران و هند بریتانیایی رخ داد، از نظر تاریخی غنی و از منظر پژوهشی واجد اهمیت است. در این دوره، نقش انگلستان به عنوان یک قدرت استعماری در هند و تلاش آن برای کنترل مرزهای شرقی ایران به ویژه در مناطق بلوچستان، سیستان و جنوب خلیج فارس به شدت پررنگ شده و مناسبات دو طرف را وارد مراحل پیچیده‌ای ساخته است. بنابراین، تحلیل این روابط در چارچوب زمانی یادشده، به شناخت دقیق‌تری از الگوهای نفوذ استعماری و واکنش‌های دیپلماتیک ایران قاجار می‌انجامد.

در تحلیل داده‌ها، از روش تحلیل محتوای کیفی بهره گرفته شده است. این روش امکان دسته‌بندی اسناد، شناسایی مضامین تکرارشونده، و استخراج ساختارهای پنهان در روایت‌های تاریخی را فراهم می‌سازد. در این راستا، داده‌ها به صورت نظام‌مند طبقه‌بندی شده و بر اساس عناصر کلیدی مانند نوع تعامل، موقعیت جغرافیایی، سطح نفوذ و واکنش دیپلماتیک تحلیل شده‌اند. تکرارپذیری مفاهیم، تضاد در روایت‌ها، و نحوه بازنمایی ایران در متون انگلیسی و بالعکس، از محورهای اصلی تحلیل بوده است. تحلیل محتوا با تکیه بر تطبیق بین روایت‌های مختلف و بررسی زمینه‌های سیاسی آن‌ها صورت گرفته تا بتوان به درکی میان‌رشته‌ای از تحولات روابط ایران و هند بریتانیایی در دوره قاجار دست یافت.

در نهایت، این پژوهش با تکیه بر اصول روش‌شناسی تاریخی تحلیلی تلاش کرده است تا با بهره‌گیری از داده‌های معتبر، بازسازی تاریخی دقیقی از روابط ایران قاجار و هند تحت سلطه بریتانیا ارائه دهد؛ بازسازی‌ای که نه تنها به فهم ساختار دیپلماسی قاجار یاری می‌رساند، بلکه به تحلیل عملکرد استعمار بریتانیا در مرزهای شرقی ایران و پاسخ‌های سیاست‌گذاران قاجاری در مواجهه با این تهدیدات نیز کمک می‌کند.

ادبیات پژوهش

ادبیات پژوهش در حوزه مناسبات ایران قاجار با هند بریتانیایی، اگرچه به صورت پراکنده در برخی منابع تاریخی، جغرافیایی و دیپلماتیک مورد توجه قرار گرفته است، اما به ندرت شاهد مطالعه‌ای جامع و نظام‌مند هستیم که این روابط را در پیوستار تاریخی مشخص و در چارچوب تحلیلی مستقل بررسی کرده باشد. بیشتر پژوهش‌های موجود در این زمینه به صورت ضمنی یا در دل بررسی روابط کلی ایران و بریتانیا به موضوع پرداخته‌اند و نقش هند به عنوان کانون تصمیم‌سازی و مجری سیاست‌های استعماری بریتانیا در قبال ایران را چندان برجسته نکرده‌اند. برای مثال، اثر کلاسیک فریدون آدمیت درباره‌ی اندیشه‌های سیاسی در عصر مشروطه و کتاب‌های تاریخی ناصر تکمیل همایون درباره‌ی ساختار اجتماعی-سیاسی قاجار، بیشتر بر تحولات درون‌مرزی ایران و مناسبات قدرت داخلی تمرکز داشته‌اند تا بر بررسی نظام‌مند روابط منطقه‌ای ایران با همسایگان استعماری همچون هند بریتانیایی (Adamiyat, ۱۹۷۶; Takmil Homayoun, ۱۹۹۴). این امر باعث شده که گسستی در ادبیات موجود میان تحلیل درون‌زا از تاریخ سیاسی ایران و تحلیل برون‌زا از مناسبات استعماری بریتانیا در جنوب آسیا وجود داشته باشد.

در ادبیات غربی، تمرکز عمده بر پدیده‌ی "بازی بزرگ" (The Great Game) است که در آن رقابت ژئوپلیتیکی میان روسیه و انگلستان در آسیای میانه به‌عنوان کانون تحلیل روابط استعماری و سیاست خارجی انگلستان در قرن نوزدهم در نظر گرفته شده است. آثار مشهوری همچون کتاب پیتر هاپکرک، که با زبانی جذاب اما روایتی استعلاایی به توصیف اقدامات جاسوسی، رقابت‌های مرزی و درگیری‌های دیپلماتیک میان روس‌ها و بریتانیایی‌ها می‌پردازد، بخش‌هایی از مناسبات ایران با هند را در بستر تقابل کلی‌تر میان قدرت‌ها بررسی می‌کند (Hopkirk, ۱۹۹۰). با این حال، در این نوع منابع، هند بیشتر به‌عنوان یک سکوی عملیات سیاسی و نظامی دیده می‌شود تا یک کنشگر استعماری مستقل در شکل‌دهی به سیاست خارجی انگلستان نسبت به ایران. این در حالی است که اسناد تاریخی بسیاری از نقش نایب‌السلطنه هند و وزارت امور خارجه هند بریتانیایی در هدایت مستقیم روابط با دولت قاجار حکایت دارد، امری که در این نوع روایت‌ها مغفول مانده است (Bayly, ۱۹۸۸; Ingram, ۱۹۷۹).

برخی منابع دیگر همچون کتاب مشهور کرزن، اگرچه اطلاعات بسیار ارزشمندی درباره‌ی جغرافیای سیاسی و وضعیت اداری ایران در دوره قاجار ارائه می‌دهند، اما عموماً از موضعی استعماری نوشته شده‌اند و نگاه تحقیرآمیز و ابرازی به ایران دارند. کتاب «Persia and the Persian Question» از کرزن، به‌عنوان یک مرجع اساسی برای شناخت ذهنیت دیپلمات‌های انگلیسی نسبت به ایران قاجاری، یکی از نمونه‌های بارز گفتمان سلطه در ادبیات استعماری محسوب می‌شود که در آن، ایران کشوری ناتوان و در حال فروپاشی تصویر شده و تنها نقش آن در معادلات منطقه‌ای، به‌عنوان حائلی میان هند و روسیه معنا می‌یابد (Curzon, ۱۸۹۲). تحلیل گفتمان این نوع آثار نشان می‌دهد که نویسندگان بریتانیایی مستقر در هند، از جمله دیپلمات‌ها، افسران نظامی و مستشرقین، ایران را از منظری امنیتی و ژئوپلیتیکی می‌نگریستند و هدف اصلی آنان از تعامل با ایران، حفظ امنیت مرزهای شمال‌غربی هند بوده است.

در سوی دیگر، گفتمان پژوهش‌های ایرانی عمدتاً در دو قالب کلی دسته‌بندی می‌شود. نخست، پژوهش‌هایی که بر نقد استعمار و تبیین ابعاد مداخله‌جویانه سیاست‌های بریتانیا در ایران متمرکز هستند، اما بدون تفکیک منبع این مداخلات از لندن یا دهلی. برای نمونه، آثار تاریخی نگاشته‌شده در دوران پهلوی اول و دوم یا در دهه‌های نخست انقلاب، بریتانیا را به‌عنوان یک کل یکپارچه و یکدست فرض می‌کردند و به تفاوت‌های سیاست‌گذاری میان لندن و هند کمتر توجه داشتند. دوم، پژوهش‌هایی که بر تحلیل‌های درون‌گرا و نقش نخبگان ایرانی در فرآیند مناسبات بین‌المللی تمرکز داشته‌اند، همانند آثار همایون کاتوزیان که دولت قاجار را به‌مثابه یک «دولت استبدادی ناکارآمد» تحلیل کرده و درک مناسبات خارجی را از خلال ساختارهای داخلی تبیین می‌کند (Katouzian, ۲۰۰۳). این رویکرد نیز، اگرچه بسیار مفید است، اما نمی‌تواند جایگزین تحلیل مستقیم ساختارهای تصمیم‌ساز در هند بریتانیایی شود.

در آثار جدیدتری مانند پژوهش‌های رضا انصاری، به‌ویژه کتاب «سیاست ملی‌گرایی در ایران مدرن»، تلاش شده تا نقش نهادهای استعماری و بازیگران خارجی با دقت بیشتری بررسی شود، اما همچنان جای مطالعه‌ای جامع و اختصاصی در مورد روابط ایران قاجار و هند بریتانیایی خالی است (Ansari, ۲۰۱۲). همچنین آثار نویسندگانی همچون ویل دالریمل در کتاب «آشوب»، هرچند بر نقش کمپانی هند شرقی در مناسبات منطقه‌ای تأکید دارند، اما محور اصلی تحلیل آن‌ها بر تحولات درونی هند متمرکز است و تنها به‌صورت پراکنده به ارتباط این ساختارها با ایران اشاره می‌شود (Dalrymple, ۲۰۱۹). این پراکندگی باعث شده است که پژوهشگران ایرانی در استفاده از منابع غربی، عمدتاً به صورت حاشیه‌ای و نه تحلیلی به نقش هند توجه کنند و پژوهش‌های غربی نیز به‌رغم اشاره به ایران در متون نظامی یا سیاسی، فاقد عمق تحلیلی در مورد پیوستگی ساختاری ایران و هند در نظام استعماری بریتانیا باشند.

از این رو، خلأ پژوهش حاضر دقیقاً در این نقطه شکل می‌گیرد: نبود یک مطالعه‌ی ترکیبی که هم از داده‌های آرشیوی و روایت‌های رسمی بریتانیا در هند استفاده کند و هم ساختار دیپلماسی ایران قاجار و استراتژی‌های سازگاری یا مقاومت آن را به صورت هم‌زمان بررسی نماید. چنین پژوهشی نه تنها باید به منابع تاریخی فارسی و انگلیسی توجه داشته باشد، بلکه باید قادر باشد روایت‌های مختلف از یک رویداد (نظیر بحران هرات یا کشمکش‌های بلوچستان) را با یکدیگر تطبیق داده و از خلال این تطبیق، دینامیسم روابط ایران با هند را آشکار سازد. همچنین نیاز است گفتمان‌های استعماری، به‌ویژه در متون رسمی بریتانیا، تحلیل گفتمان شوند تا بتوان تأثیر ذهنیت استعماری را بر تصمیم‌گیری‌های عملی سیاست خارجی بریتانیا در قبال ایران درک کرد. تحلیل روایی و گفتمانی از این دست، امکان می‌دهد که پژوهش از سطح توصیف تاریخی فراتر رود و به تبیین انتقادی از روابط سلطه، وابستگی، و مقاومت در مناسبات ایران قاجار و هند بریتانیایی برسد.

بدین ترتیب، ادبیات موجود، هرچند در برخی جنبه‌ها غنی است، اما در ترکیب و تقاطع داده‌های تاریخی با تحلیل نظری سیاست بین‌الملل استعماری ناتوان مانده است. پژوهش حاضر تلاش می‌کند با بهره‌گیری از این منابع، خلأ تحلیلی موجود را پر کرده و الگویی جدید برای مطالعه روابط منطقه‌ای ایران در عصر قاجار ارائه دهد. این الگو بر درک کنشگری نهادهای استعماری مستقر در هند، تأثیر آن‌ها بر دیپلماسی قاجار، و نقش متقابل تحولات درونی ایران و هند در شکل‌دهی به سیاست‌های منطقه‌ای متمرکز خواهد بود.

چارچوب نظری

تحلیل مناسبات سیاسی میان ایران قاجار و هند بریتانیایی نیازمند تبیینی فراتر از توصیف وقایع و بازیگران تاریخی است؛ تبیینی که بتواند از طریق مفاهیم نظری، سازوکارهای شکل‌گیری، تداوم و دگرگونی این روابط را درک کند. در این راستا، چارچوب نظری مقاله حاضر بر ترکیبی از نظریه امپریالیسم کلاسیک و دیدگاه نظام جهانی (World-System Theory) مبتنی است. نظریه امپریالیسم، که ریشه در آثار اندیشمندانی چون جان هابسون، لنین و جوزف شومپتر دارد، بر آن است که قدرت‌های بزرگ برای تأمین منافع اقتصادی، سیاسی و امنیتی خود، اقدام به توسعه قلمرو نفوذ خود در جوامع پیرامونی می‌کنند، خواه از طریق مداخله مستقیم نظامی و سیاسی، خواه از طریق سازوکارهای غیرمستقیم کنترل (Hobson, ۱۹۰۲; Lenin, ۱۹۱۶; Schumpeter, ۱۹۱۹). در این چارچوب، مستعمره‌ها و مناطق نیمه‌مستعمره، نظیر ایران قاجار، در حکم مناطقی هستند که به‌رغم استقلال اسمی، تحت تأثیر منطق امپریالیستی قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرند. ایران در دوره قاجار، به‌واسطه موقعیت ژئوپلیتیکی و استراتژیک خود، به‌ویژه نزدیکی‌اش به مستعمره مهم بریتانیا یعنی هند، در کانون منازعات و مداخلات قدرت‌های امپریالیستی قرار گرفت.

در کنار نظریه امپریالیسم، نظریه نظام جهانی که توسط ایمانوئل والرشتاین توسعه یافت، امکان تحلیل مناسبات قدرت در سطح کلان‌تر را فراهم می‌آورد. این نظریه، جهان را به سه بخش مرکز (core)، نیمه‌پیرامون (semi-periphery) و پیرامون (periphery) تقسیم می‌کند و مدعی است که تعاملات بین‌المللی، تحت سلطه بازیگران مرکزی شکل می‌گیرد و کشورهای پیرامونی عمدتاً نقش تابع و انفعالی دارند (Wallerstein, ۱۹۷۴). در این چارچوب، هند بریتانیایی به‌عنوان یکی از مناطق تحت کنترل مرکز (یعنی بریتانیا)، نقش واسطه‌ای میان هسته قدرت جهانی و پیرامونی‌ترین نقاط امپراتوری ایفا می‌کرد و ایران قاجار، هرچند

مستقل از نظر حقوقی، در عمل در موقعیت پیرامونی نسبت به ساختار جهانی قدرت قرار داشت. ترکیب این دو نظریه به ما امکان می‌دهد تا هم از منظر انگیزه‌ها و منافع قدرت‌های امپریالیستی به مناسبات ایران و هند نگاه کنیم، و هم جایگاه ساختاری ایران در نظم جهانی سرمایه‌داری قرن نوزدهم را شناسایی کنیم.

کاربست این چارچوب نظری در تحلیل مناسبات ایران قاجار و هند بریتانیایی نشان می‌دهد که روابط میان دو طرف نه بر پایه برابری حقوقی یا منافع متقابل، بلکه بر مبنای ساختار نابرابر قدرت شکل گرفته بود. هند مستعمره، با برخورداری از ساختار اداری، نظامی و اطلاعاتی پیچیده‌ای که توسط کمپانی هند شرقی و سپس نایب‌السلطنه بریتانیا اداره می‌شد، عملاً بازوی اجرایی سیاست‌های امپریالیستی در منطقه محسوب می‌شد و با هدف حفظ امنیت مرزهای شمال‌غربی خود، تلاش می‌کرد ایران را در موقعیتی وابسته و تابع نگه دارد (Bayly, ۱۹۸۸; Ingram, ۱۹۷۹). در مقابل، دولت قاجار که با ضعف ساختاری، بحران‌های مالی، و وابستگی نظامی روبه‌رو بود، به ناچار وارد روابطی شد که در آن امکان تعیین سیاست مستقل در برابر فشارهای خارجی محدود بود. تحلیل‌های اسنادی نیز نشان می‌دهد که بسیاری از تصمیم‌گیری‌های کلان در سیاست بریتانیا نسبت به ایران، نه در لندن بلکه در دهلی اتخاذ می‌شد، که این خود مؤید موقعیت راهبردی هند در نظم امپریالیستی است (Kazemzadeh, ۱۹۵۶; Hopkirk, ۱۹۹۰).

در بُعد عملی، ساختارهای اعمال قدرت امپریالیستی از طریق کنسولگری‌های بریتانیا در شهرهای جنوبی و شرقی ایران (نظیر بوشهر، کرمان، زاهدان و بندرعباس)، نقش واسطه‌ای میان دولت هند بریتانیایی و دربار قاجار ایفا می‌کردند. کنسول‌ها و مأموران سیاسی مستقر در این مناطق، در عین حال که نمایندگان رسمی بریتانیا بودند، دستورات خود را عمدتاً از وزارت خارجه هند دریافت می‌کردند، نه از لندن، و این الگوی چندلایه از سلطه، یکی از وجوه کمتر تحلیل‌شده در تاریخ سیاسی ایران است که نظریه نظام جهانی آن را قابل فهم‌تر می‌سازد (Curzon, ۱۸۹۲; Meyer & Brysac, ۱۹۹۹). همچنین، ارتباطات گسترده میان نهادهای نظامی هند بریتانیایی و قبایل مرزی ایران، که در قالب کمک‌های مالی، تجهیز نظامی و حتی تحریک به شورش صورت می‌گرفت، نشان از اعمال نوعی سلطه غیرمستقیم دارد که در ادبیات نظری امپریالیسم با مفهوم «نفوذ نرم» یا «مداخلات نیابتی» تطابق دارد (Ansari, ۲۰۱۲; Dalrymple, ۲۰۱۹).

نظریه امپریالیسم همچنین به ما کمک می‌کند تا منطق اقتصاد سیاسی حاکم بر روابط ایران و هند را تحلیل کنیم. بریتانیا از طریق هند نه تنها به دنبال ایجاد کمربند امنیتی در مرزهای شمالی شبه‌قاره بود، بلکه تلاش می‌کرد مسیرهای تجاری از ایران به آسیای مرکزی و خلیج فارس را نیز تحت کنترل خود داشته باشد. این موضوع در توافقات تجاری، احداث خطوط تلگراف، و پروژه‌های راه‌آهن منطقه‌ای که با هماهنگی کمپانی هند شرقی و مأموران مستعمراتی طراحی می‌شد، کاملاً مشهود است (Minorsky, ۱۹۵۵; Ingram, ۱۹۷۹). از این منظر، هند نه فقط به‌عنوان یک مستعمره مصرف‌کننده یا منبع نیروی انسانی برای امپراتوری بریتانیا، بلکه به‌عنوان یک کانون عملیاتی برای توسعه نفوذ بریتانیا در منطقه‌ای فراتر از مرزهای خود ایفای نقش می‌کرد، و ایران یکی از نخستین مقاصد این توسعه‌طلبی ژئوپلیتیکی بود.

همچنین از طریق چارچوب نظری نظام جهانی می‌توان فهمید که چرا ایران، با وجود تلاش‌های دوره‌ای برای بازایی استقلال و تقویت ساختار دیپلماتیک خود، همواره در موقعیت ضعف ساختاری قرار داشت. نظم جهانی سرمایه‌داری قرن نوزدهم، با تسلط مطلق قدرت‌های اروپایی، امکان برابری در تعامل بین‌المللی را برای دولت‌هایی چون ایران عملاً متفی ساخته بود. وابستگی اقتصادی، بدهی‌های خارجی، نیاز به تجهیزات نظامی وارداتی، و ناتوانی در ایجاد ارتش منظم و بومی، همگی عوامل ساختاری بودند که قاجاریه را در موقعیت نیمه‌پیرامونی قرار می‌دادند و به تسلط بیشتر قدرت‌های مستقر در مناطق مرکزی یا نیمه‌مرکزی

نظام جهانی دامن می‌زدند (Wallerstein, ۱۹۷۴; Katouzian, ۲۰۰۳). از این‌رو، واکنش‌های قاجاریه در برابر نفوذ هند بریتانیایی، گرچه در برخی موارد شکل مقاومت یا مذاکره به خود می‌گرفت، در اکثر موارد تابعی از شرایط ساختاری حاکم بر نظم جهانی و امپریالیستی زمان خود بود.

بنابراین، ترکیب نظریه امپریالیسم و نظریه نظام جهانی به‌عنوان چارچوب تحلیلی پژوهش حاضر، امکان فهمی ساختاری، تاریخی و گفتمانی از روابط میان ایران قاجار و هند بریتانیایی فراهم می‌آورد؛ فهمی که از سطح توصیف وقایع فراتر می‌رود و درک پویایی قدرت، منطق تصمیم‌گیری استعماری، و جایگاه ژئوپلیتیکی ایران را در نظم بین‌الملل قرن نوزدهم ممکن می‌سازد. این چارچوب به‌ویژه در تحلیل تحولات مرزی، سیاست‌های امنیتی، روابط تجاری و ساختارهای کنسولی بسیار کارآمد است و به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که مناسبات تاریخی را در بستری نظری بازخوانی کرده و زمینه‌های بازتولید سلطه و وابستگی را شناسایی نماید.

تحلیل تاریخی مناسبات ایران قاجار با هند بریتانیایی

مناسبات سیاسی میان ایران قاجار و هند بریتانیایی در بستری از تحولات ژئوپلیتیکی، منازعات قدرت‌های بزرگ، و الگوهای استعماری شکل گرفت که در طول بیش از یک قرن، چهره‌های مختلفی به خود گرفت. بررسی تاریخی این مناسبات نشان می‌دهد که نه‌تنها روابط دو سویه میان دولت قاجار و هند مستعمره بریتانیا در حال تکوین و تحول بود، بلکه هند خود به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای تحت مدیریت امپراتوری بریتانیا، نقش فعالی در تنظیم سیاست‌های مرتبط با ایران ایفا می‌کرد. نقطه آغاز این مناسبات به دوره سلطنت فتح‌علی‌شاه قاجار بازمی‌گردد؛ زمانی که حضور نظامی و دیپلماتیک بریتانیا در هند تثبیت شده بود و لندن به‌دنبال مهار نفوذ روسیه در ایران و آسیای مرکزی از طریق تقویت حضور در مرزهای شرقی ایران بود. نخستین مأموریت‌های رسمی بریتانیا به ایران، نظیر مأموریت سر جان ملکم در سال ۱۸۰۰ میلادی، از سوی دولت هند انجام شد و نه از جانب وزارت خارجه بریتانیا در لندن. ملکم، که خود افسر و مقام ارشد کمپانی هند شرقی بود، نقشی کلیدی در ایجاد روابط دیپلماتیک میان ایران و بریتانیا ایفا کرد و مأموریت او عمدتاً بر تأمین منافع هند بریتانیایی متمرکز بود، نه منافع کلان بریتانیا در اروپا (Malcolm, ۱۸۱۵; Ingram, ۱۹۷۹). در همین دوره بود که قراردادهای اولیه مانند پیمان دوستی ۱۸۰۱ میان بریتانیا و ایران منعقد شد و هدف اصلی آن، حفظ ایران به‌عنوان سدی در برابر نفوذ فرانسه و روسیه بود.

در دوره ناصرالدین‌شاه، با تثبیت بیشتر ساختارهای حکمرانی بریتانیا در هند، نقش هند بریتانیایی در تنظیم مناسبات با ایران شدت گرفت. ناصرالدین‌شاه، که برخلاف اسلاف خود علاقه‌مند به تعامل با قدرت‌های غربی بود، چندین بار از مقامات بریتانیایی خواستار همکاری نظامی، مالی و فنی شد. اما در اغلب موارد، این درخواست‌ها نه از طریق لندن، بلکه از طریق دفاتر سیاسی و کنسولی بریتانیا در هند پیگیری می‌شد. برای نمونه، در ماجرای بحران هرات در سال ۱۸۵۶، بریتانیا از طریق هند وارد عمل شد و نه‌تنها اقدام به لشکرکشی نظامی از هند به سواحل جنوبی ایران کرد، بلکه از همان‌جا نیز دستور به قطع مناسبات دیپلماتیک موقت با ایران داد. حمله نیروهای انگلیسی به بوشهر در جریان این بحران، مستقیماً از سوی ارتش هند بریتانیایی انجام شد و بخشی از سیاست "دخال محدود برای حفظ مرزهای هند" بود (Kazemzadeh, ۱۹۵۶; Hopkirk, ۱۹۹۰). پس از امضای قرارداد صلح پاریس در ۱۸۵۷، که طی آن ایران از ادعای خود نسبت به هرات صرف‌نظر کرد، نقش بریتانیا در مدیریت سیاست‌های ایران شرقی عملاً تثبیت شد و مأموریت‌های جدیدی برای توسعه نفوذ اقتصادی و امنیتی از هند به ایران طراحی شد.

ساختار سیاست‌گذاری بریتانیا در قرن نوزدهم دارای دو چهره متمایز ولی مکمل بود: لندن به‌عنوان مرکز استراتژی کلان و دهلی به‌عنوان مرکز اجرای عملیاتی. این دوگانگی در بسیاری از منابع تاریخی مورد تأکید قرار گرفته است، به‌ویژه در آثار پژوهشگرانی چون اینگرام و بیلی که نشان داده‌اند چگونه سیاست‌های دهلی در بسیاری موارد از اولویت‌های لندن فراتر رفته یا با آن در تعارض قرار گرفته است (Bayly, ۱۹۸۸; Ingram, ۱۹۷۹). در این میان، رقابت‌های درون‌ساختاری بریتانیا نیز نقش ایفا می‌کرد؛ به‌ویژه رقابت میان کمپانی هند شرقی و وزارت خارجه بریتانیا، که تا پایان عمر کمپانی در اواسط قرن نوزدهم ادامه داشت. پس از انحلال کمپانی هند شرقی در سال ۱۸۵۸ و تأسیس حکومت رسمی بریتانیا بر هند، روابط بریتانیا با ایران بیش از پیش از مجرای هند تنظیم شد. نایب‌السلطنه هند به‌عنوان مهم‌ترین مقام اجرایی بریتانیا در شرق، اختیار گسترده‌ای در سیاست‌گذاری نسبت به کشورهای همجوار داشت و اغلب بدون هماهنگی با لندن، دست به مداخله یا ایجاد ارتباط با دولت‌های همسایه می‌زد. ایران، به‌ویژه در استان‌های شرقی، از این منظر همواره در تیررس برنامه‌های حفاظتی هند بود.

کنسولگری‌ها و دفاتر سیاسی بریتانیا در جنوب و شرق ایران ابزار اصلی اعمال قدرت بریتانیا از طریق هند بودند. این کنسولگری‌ها که از دهه ۱۸۳۰ به بعد در شهرهایی چون بوشهر، بندرعباس، کرمان، زاهدان، و مشهد مستقر شدند، از سوی دولت هند اداره می‌شدند و مأموران آن‌ها اغلب افسران یا کارمندان ارتش و نهادهای سیاسی هند بودند. کنسول‌های بریتانیایی در ایران نه‌فقط ناظر بر روابط دیپلماتیک، بلکه فعالانه در امور داخلی ایران، به‌ویژه در حوزه‌های تجاری، قبیله‌ای، و اطلاعاتی مداخله می‌کردند. برای مثال، در بحران‌های قبیله‌ای سیستان و بلوچستان، مأموران بریتانیا از طریق ارسال کمک مالی به سران طوایف، تقویت شورش‌ها علیه حکومت مرکزی، و حتی ترسیم مرزها، عملاً سیاست‌های امنیتی بریتانیا در هند را در خاک ایران پیاده می‌کردند (Curzon, ۱۸۹۲; Ansari, ۲۰۱۲). همچنین در دوران پس از بحران هرات، خطوط تلگرافی که از بمبئی تا بوشهر و سپس تا تهران کشیده شد، عملاً زیر نظر نهادهای اطلاعاتی هند بود و جنبه‌ای از نظارت و نفوذ سیاسی را در بر داشت.

مناسبات اقتصادی ایران و هند نیز، که از دوران صفویه ریشه داشت، در دوره قاجار دچار دگرگونی شد و تحت نفوذ ساختارهای امپریالیستی هند بریتانیایی درآمد. صادرات عمده ایران به هند شامل تریاک، خشکبار، قالی، و پشم بود و در مقابل، کالاهای انگلیسی که از طریق بندر بمبئی وارد ایران می‌شد، بازارهای سنتی را تحت فشار قرار می‌داد. کمپانی‌های تجاری مستقر در هند، نظیر کمپانی‌های کشتی‌رانی و شرکت‌های بیمه، از حمایت سیاسی نایب‌السلطنه برخوردار بودند و برای ایجاد انحصار در بازار ایران تلاش می‌کردند (Dalrymple, ۲۰۱۹; Meyer & Brysac, ۱۹۹۹). از سوی دیگر، مناسبات بازرگانی باعث شد که بسیاری از تجار ایرانی به‌ویژه در مناطق جنوبی و جنوب‌شرقی، برای حفظ منافع خود ناگزیر از هماهنگی با شبکه‌های تجاری وابسته به هند باشند. همین امر موجب شد تا ساختار اقتصادی ایران در این دوره به‌شدت از مراکز تجاری هند تأثیر بپذیرد و وابستگی متقابل نابرابری در تجارت میان دو طرف شکل گیرد.

در اواخر دوره قاجار و به‌ویژه از آغاز سده بیستم، با گسترش جنبش‌های ملی‌گرا در ایران و افزایش نفوذ افکار ضداستعماری، مناسبات با هند بریتانیایی نیز وارد فاز جدیدی شد. انقلاب مشروطه، جنبش‌های ایالتی، و مخالفت با قراردادهای استعماری از جمله مواردی بودند که سیاست‌های بریتانیا را تحت تأثیر قرار دادند. با وجود این، نایب‌السلطنه هند و نمایندگی‌های سیاسی مستقر در ایران همچنان نقش مهمی در هدایت تعاملات بریتانیا با دولت قاجار ایفا می‌کردند. به‌ویژه در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، که وضعیت ایران بحرانی شد و دولت مرکزی ضعیف‌تر از پیش بود، هند بریتانیایی به‌مثابه پایگاه تصمیم‌سازی منطقه‌ای، تلاش کرد نفوذ خود را در مناطق شرقی ایران حفظ و تقویت کند. این مسئله در اسناد مربوط به قرارداد ۱۹۱۹، روابط کنسولی، و پروژه‌های نفتی قابل مشاهده

است (Kazemzadeh, ۱۹۵۶; Katouzian, ۲۰۰۳). در همین دوران است که نگاه ایرانیان به سیاست‌های بریتانیا تغییر کرد و برخلاف دوره ناصری، از همراهی به‌سوی مقاومت، و از انفعال به‌سوی فعال‌سازی ظرفیت‌های داخلی برای استقلال حرکت صورت گرفت.

تحلیل تاریخی روابط ایران قاجار با هند بریتانیایی نشان می‌دهد که این مناسبات همواره در چارچوب ساختار قدرت استعماری تعریف می‌شد و ماهیت آن، ترکیبی از وابستگی، فشار، و گاه همکاری مشروط بود. نقش هند در این معادله، فراتر از یک مستعمره منفعل، به‌عنوان بازیگری منطقه‌ای با ساختار سیاسی-نظامی مستقل از لندن، اهمیت ویژه‌ای داشت و بررسی آن از منظر تاریخی و نظری می‌تواند درک ما از روابط ایران قاجار و قدرت‌های استعماری را عمیق‌تر سازد.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی تحولات مناسبات سیاسی میان ایران قاجار و هند بریتانیایی در چارچوب نظری امپریالیسم و نظریه نظام جهانی نشان می‌دهد که این روابط نه تنها از منظر دیپلماتیک و سیاسی بلکه از حیث ساختاری در بستر نابرابری قدرت شکل گرفته بودند. نظام جهانی سرمایه‌داری در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ایران را در موقعیتی نیمه‌پیرامونی قرار داد که در آن، قدرت تعیین مسیر و محتوای روابط خارجی به‌شدت محدود شده و تابعی از منطق استعماری قدرت‌های مرکزی، به‌ویژه بریتانیا بود. در این میان، هند بریتانیایی به‌عنوان بازوی اجرایی امپراتوری بریتانیا در شرق، نقشی بسیار فراتر از یک منطقه تحت‌الحمایه ایفا می‌کرد و عملاً به کانون تنظیم و اجرای سیاست‌های استعماری در قبال ایران بدل شد. مناسبات ایران و بریتانیا در بسیاری موارد در دهلی شکل می‌گرفت و نه در لندن، و این ویژگی ساختاری را می‌توان در پرتو نظریه امپریالیسم به‌عنوان نوعی اعمال سلطه منطقه‌ای تفسیر کرد که به‌واسطه حضور نظامی، اطلاعاتی، و دیپلماتیک بریتانیا از طریق هند، اعمال می‌شد (Bayly, ۱۹۸۸; Ingram, ۱۹۷۹; Wallerstein, ۱۹۷۴).

رفتار دولت قاجار در قبال این سیاست‌ها را نمی‌توان صرفاً از منظر ضعف دیپلماسی یا انفعال سیاسی تحلیل کرد، بلکه باید آن را واکنشی به شرایط ساختاری و موقعیت متزلزل ایران در نظم جهانی آن زمان دانست. دولت قاجار، به‌ویژه در دوره‌های میانی سلطنت، هم‌زمان با بحران‌های داخلی، فشارهای روسیه از شمال و نفوذ فزاینده بریتانیا از جنوب و شرق مواجه بود. این دولت در مواجهه با سیاست‌های بریتانیا در هند، گاه راه مدارا و همکاری را برگزید و گاه، بسته به شرایط داخلی یا تغییر در موازنه منطقه‌ای، مقاومت و مخالفت را در پیش گرفت. برای نمونه، در ماجرای بحران هرات، دولت قاجار با وجود آگاهی از حساسیت بریتانیا نسبت به موقعیت استراتژیک این منطقه، دست به اقدام نظامی زد که واکنش شدید نظامی بریتانیا از طریق نیروهای مستقر در هند را به دنبال داشت (Kazemzadeh, ۱۹۵۶). اما پس از این شکست، رویکرد محافظه‌کارانه‌تری در سیاست خارجی در پیش گرفته شد که هدف آن، حفظ ساختار قدرت داخلی با کمترین تقابل با قدرت‌های استعماری بود.

در رفتار سیاسی قاجارها می‌توان الگویی از سازگاری گزینشی با قدرت‌های امپریالیستی مشاهده کرد؛ الگویی که در آن، دولت ایران تلاش می‌کرد با پذیرش محدود برخی از مطالبات قدرت‌های خارجی، مشروعیت و بقاء خود را تضمین کند، بدون آن‌که وارد چالش‌های بنیادین با آن‌ها شود. این رفتار در تعاملات با هند بریتانیایی کاملاً مشهود است؛ از پذیرش کنسولگری‌های متعدد بریتانیا در جنوب ایران گرفته تا اجازه استقرار خطوط تلگراف و ارسال مأموران اطلاعاتی به مناطق مرزی. این کنش‌ها، که گاه در قالب «امتیاز دادن» و گاه به‌صورت «مماشات دیپلماتیک» تعریف می‌شدند، برآمده از فقدان توان ساختاری لازم برای مقاومت

مؤثر در برابر فشار خارجی بود (Curzon, ۱۸۹۲; Katouzian, ۲۰۰۳). از سوی دیگر، نبود ارتش منظم، ضعف در ایجاد دیپلماسی حرفه‌ای و وابستگی شدید مالی دولت قاجار به منابع خارجی، باعث شد که سیاست خارجی ایران در برابر هند بریتانیایی، عمدتاً از موضع ضعف و نه تعامل برابر تعریف شود. پیامدهای این مناسبات نابرابر برای امنیت ملی ایران گسترده و دامنه‌دار بود. یکی از پیامدهای مستقیم، تضعیف کنترل دولت مرکزی بر مناطق مرزی، به‌ویژه در شرق کشور بود؛ جایی که مأموران بریتانیایی مستقر در هند از طریق پرداخت وجوه نقدی، ارسال سلاح، یا حمایت از شورش‌های قبیله‌ای، زمینه بی‌ثباتی مرزی را فراهم می‌کردند. نمونه‌های متعددی در اسناد تاریخی وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه در سیستان و بلوچستان، کنسول‌گری‌های بریتانیا با هماهنگی دفتر نایب‌السلطنه هند اقدام به تقویت گروه‌های محلی مخالف حکومت مرکزی کرده و نقش مؤثری در تضعیف حاکمیت ملی ایران ایفا کرده‌اند (Ansari, ۲۰۱۲). این وضعیت نه تنها مانع از توسعه زیرساخت‌های امنیتی در مناطق شرقی شد، بلکه زمینه‌ساز تنش‌های بین‌قومی، بی‌ثباتی مزمن، و تضعیف اقتدار دولت در آن مناطق گردید.

از منظر اقتصادی نیز وابستگی به هند بریتانیایی پیامدهای خاص خود را داشت. شبکه تجاری وابسته به کمپانی‌های مستقر در بمبئی و کلکته، بازار ایران را به‌ویژه در نواحی جنوبی و مرکزی تحت تأثیر قرار داد و با واردات انبوه کالاهای انگلیسی، صنایع بومی را تضعیف کرد. همچنین، قراردادهای تجاری، توافقات حمل‌ونقل دریایی، و امتیازات اعطاشده به شرکت‌های بریتانیایی مستقر در هند، عملاً ساختار اقتصادی ایران را به یک الگوی صادرات مواد خام و واردات کالای صنعتی محدود کرد؛ الگویی که در نظریه نظام جهانی، مشخصه کشورهای پیرامونی است (Wallerstein, ۱۹۷۴). به‌ویژه صادرات تریاک به هند و واردات کالا از آن کشور، از طریق شبکه‌هایی صورت می‌گرفت که مستقیماً با دستگاه‌های استعماری بریتانیا در هند پیوند داشتند و سود حاصل از آن بیشتر نصیب تجار وابسته به بریتانیا می‌شد تا ساختار اقتصادی ایران.

در بُعد سیاسی داخلی نیز، این مناسبات به تدریج زمینه‌ساز شکل‌گیری گفتمان ضد استعماری و بی‌اعتمادی گسترده نسبت به دربار شد. از دوران ناصرالدین‌شاه تا آغاز مشروطه، حضور فعال بریتانیا در عرصه سیاست داخلی ایران از طریق واسطه‌گری، اعمال فشار برای انتصاب یا عزل حاکمان ایالتی، و حمایت از جریان‌های خاص سیاسی، باعث تضعیف مشروعیت سیاسی دولت مرکزی شد. بسیاری از روشنفکران و فعالان سیاسی، به‌ویژه در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، بریتانیا را هم‌دست درباریان فاسد و عامل استمرار استبداد می‌دانستند (Adamiyat, ۱۹۷۶; Takmil Homayoun, ۱۹۹۴). در نتیجه، مناسبات با هند بریتانیایی در کنار تعامل با دیگر مراکز قدرت استعماری، به‌ویژه روسیه، بخشی از فرآیند شکل‌گیری آگاهی ملی و حرکت به‌سوی مشروطه را تشکیل داد و زمینه نظری و تجربی برای تقابل سیاسی نسل جدید با ساختارهای امپریالیستی را فراهم آورد.

افزون بر این، نفوذ ساختاری بریتانیا از طریق هند، مانع از شکل‌گیری سیاست خارجی مستقل و مبتنی بر منافع ملی در ایران شد. دولت قاجار، به‌ویژه در مسائل مربوط به مرزهای شرقی، همواره مجبور به کسب رضایت نایب‌السلطنه هند برای اجرای سیاست‌های خود بود. در بسیاری از موارد، مکاتبات دیپلماتیک میان تهران و دهلی، گویای این واقعیت است که حتی در مسائل به‌ظاهر داخلی، همچون انتصاب فرمانداران مناطق مرزی یا احداث پاسگاه‌های نظامی، هماهنگی با بریتانیا از طریق هند الزامی تلقی می‌شد (Kazemzadeh, ۱۹۵۶; Hopkirk, ۱۹۹۰). این وضعیت، استقلال سیاسی ایران را نه فقط در سطح جهانی بلکه در سطح منطقه‌ای نیز تحت‌الشعاع قرار داده و زمینه را برای تبدیل شدن ایران به یک منطقه نفوذ در رقابت‌های قدرت‌های بزرگ فراهم کرده بود.

در مجموع، تحلیل مناسبات ایران قاجار با هند بریتانیایی در چارچوب نظری امپریالیسم و نظام جهانی، به ما نشان می‌دهد که این روابط بر پایه تعامل برابر و مبتنی بر منافع متقابل استوار نبود، بلکه نتیجه ساختاری از سلطه، فشار، و نابرابری قدرت در نظم بین‌المللی سده نوزدهم بود. دولت قاجار، با همه محدودیت‌های ساختاری، در پی حفظ بقای خود از خلال چانه‌زنی محدود و پذیرش سطحی از مداخله قدرت‌های خارجی بود، اما این تلاش‌ها به دلیل فقدان زیرساخت‌های اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک قوی، به شکل‌گیری الگویی از وابستگی مزمن انجامید. مناسبات با هند بریتانیایی، نه تنها از منظر تاریخی بلکه از نظر نظری نیز، نمونه‌ای بارز از کنش استعماری قدرت‌های منطقه‌ای در عصر امپریالیسم است و مطالعه آن می‌تواند به بازخوانی انتقادی سیاست خارجی ایران و بازشناسی زمینه‌های نابرابری در روابط بین‌الملل کمک شایانی کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Ansari, A. M. (2012). *The Politics of Nationalism in Modern Iran*. Cambridge University Press.
- Bayly, C. A. (1988). *Indian Society and the Making of the British Empire*. Cambridge University Press.
- Curzon, G. N. (1892). *Persia and the Persian Question* (Vol. 1–2). Longmans, Green and Co.
- Dalrymple, W. (2019). *The Anarchy: The Relentless Rise of the East India Company*. Bloomsbury Publishing.
- Hopkirk, P. (1990). *The Great Game: On Secret Service in High Asia*. John Murray.
- Ingram, E. (1979). *In Defence of British India: Great Britain in the Middle East, 1775–1842*. Frank Cass.
- Katouzian, H. (2003). *Iranian History and Politics: The Dialectic of State and Society*. Routledge.
- Kazemzadeh, F. (1956). *Russia and Britain in Persia, 1864–1914: A Study in Imperialism*. Yale University Press.
- Mackenzie, D. (1970). *The Lion and the Dragon: British Voices from the China Wars, 1840–1900*. Trafalgar Square.
- Meyer, K. E., & Brysac, S. B. (1999). *Tournament of Shadows: The Great Game and the Race for Empire in Central Asia*. Counterpoint.

Minorsky, V. (1955). *Studies in Caucasian History*. Cambridge University Press.

Takmil Homayoun, N. (1994). *Tarikh-e Ravabet-e Siasi-e Iran va Engelis dar Dowrān-e Qājār*. Tehran: Markaz-e Asnad-e Tarikhi.